

واقع شده است. بدیهی است که حوزه و ژرفای نفوذ پاپ در این کشور بیش از سایر کشورها باشد.

در قرون وسطا که دوره حاکمیت و غلبه کامل روحانیون دین مسیح بر سراسر اروپا بود، یهودیان در مناطق مختلف دستخوش «مهر و کین های» فراوان شدند. آزار یهودیان در این دوره، همواره بر مبنای یک فتوای دینی صورت می پذیرفت. به عبارت دیگر، شاید بتوان گفت که این آزار اگر چه همواره با پوششی مذهبی صورت می پذیرفت، اما بعضاً علت اقتصادی نیز داشت. یعنی ممنوعیت رباخواری در مسیحیت و ارتکاب این عمل توسط یهودیان از یک سو، یهودیان را در چشم مسیحیان نسبت به دین بی قید نشان می داد و از سوی دیگر، خواص و عوام را به یهودیان بدهکار می ساخت. و گاهی تنها راه فرار از بدهکاریهای سنگین، به راه انداختن یک حرکت مذهبی یهود ستیزانه بود.

اعمال مقررات شدید علیه یهودیان از سوی مراجع دینی در جنگهای صلیبی به اوج خود رسید. در سال ۱۰۹۵ پاپ اوربان دوم. آغاز جنگهای صلیبی را اعلام کرد. برخی از مسیحیان معتقد بودند که کشتن یهودیان اروپا، برکشتن مسلمانان اشغالگر تقدم دارد. بنابراین، منطقه راین آلمان شاهد یک بسیج گسترده رزمی علیه یهودیان شد. البته، در این حوادث، با روحانیونی مواجه می شویم که به حمایت از یهودیان برخاستند و توانستند جان بسیاری از آنان را از گزند حملات حفظ کنند؛ روحانیونی چون اسقف یوهان و اسقف فرانس، اسقف رونارد^۱ و ...

جنگ صلیبی دوم در سال ۱۱۴۷ نیز با پیش درآمد کشتار و تاراج یهودیان آغاز شد. پطرس مشهور به معزز که صورتی کلنی بود، به پادشاه فرانسه، لوئی هفتم سفارش کرد جنگ صلیبی را با هجوم بر یهودیان فرانسه آغاز کند.^۲ اگر چه حکومت فرانسه در واکنش به این سفارشات نسبت به ضبط اموال یهودیان اکتفاء کرد، اما در آلمان جنگجویان صلیبی به قتل و غارت یهودیان پرداختند. «فکریه آغاز جنگ صلیبی با کشتار یهود در وطن، از خاک آلمان مجدداً به فرانسه سرایت کرد و قتل عام یهودیان در شهرهای کارنتان، رامرو و سولی صورت پذیرفت. در بوهیم، صدوپنجاه نفر از یهودیان به دست صلیبیون به قتل رسیدند».^۳

در سال ۱۱۹۸، پاپ اینوسان سوم به منظور فراهم ساختن مقدمات جنگ سوم صلیبی، دستور داد مسیحیان از پرداخت بدهی خود به یهودیان سرباز زنند. طبق گزارش ویل دورانت، «هر چند گاه یک بار شوراها کلیسا اغلب با نیاتی پسندیده و ندرتاً با حکم عمومی، بر آلام و شرایط زندگی یهودیان می افزود»^۴ شوراها کلیسایی در طول تاریخ فعالیت خود، مقررات سختی، چون ممنوعیت احراز مشاغل حکومتی، منع آمدوشددر ایامی خاص، پوشیدن لباس متمایز و... را بر یهودیان تحمیل می کرد. معروفترین این شوراها عبارتند از: قانون تئودرسی (۴۳۹م)، شورای کلرمون (۵۳۵) شورای تولدو (۵۸۵) شورای اورلئان (۵۳۸) سومین شورای لاتران (۱۱۷۹) شورای بزیه (۱۲۴۶) و شورای آوینیون (۱۲۰۹)، شورای روین (۱۳۱۱)، شورای زامورا ۳۳-۱۴۳۱، شورای بال ۳۲-۱۴۳۱.

بی شک، تلقی خاص دینداران مسیحی از یهودیان و نحوه مواجهه آنها با وحی وعیسی (ع) دربروز چنین رفتارهایی تأثیر فراوان داشت. اتهام به صلیب کشیدن عیسی (ع) توسط پیلاتوس رومی که همواره متوجه قوم یهود بود چنان کینه ای از یهودیان در دل پیروان مسیح می انگیخت که جز با سرکوب هایی از این دست تشفی پیدا نمی کرد بویژه اینکه به عقیده مسیحیان، یهودیان تا هم اکنون از پذیرفتن پیام ساده و حقیقی مسیح (ع) سرباز می زنند و از حقیقت می گریزند.^۵

البته ارایه چهره ای صرفاً سرکوبگر و یهود ستیز از پاپ ها و مسیحیان، دور از انصاف و داوری عادلانه است. در کنار این ستیزه جویی ها، می توان نمونه های بسیاری از رویکرد مسالمت جویانه و متساهلانه پاپ ها را با یهودیان ذکر کرد. مثل برخورد گرگوری اول مبنی بر منع تغییر اجباری دین از یهود به مسیحیت، گرگوری نهم بنیانگذار دستگاه تفتیش عقاید که یهودیان را از این محاکمات مصونیت بخشید، و اینوسان چهارم، که به نفی افسانه ها و شایعات رایج علیه یهودیان پرداخت.

در عصر اصلاحات دینی نیز شاهد ظهور رویکردهای یهود ستیزانه هستیم. در ایتالیای قرن ۱۵ که سرزمین آلمانی یهودیان شده بود، بر اثر رواج شایعاتی چون قتل کودکان مسیحی

توسط یهودیان برای انجام مراسم عبادی، موج یهود ستیزی آغاز شد. در سال ۱۴۷۵، کلیه یهودیان ساکن شهر ترانت را زنده زنده در آتش سوزاندند. اما در این مقطع نیز بعضی از پاپ‌ها برای حفظ جان اموال یهودیان کوشش کردند. از جمله، پاپ کلمنس ششم که در شهر آوینیون برای یهودیانی که از کشور فرانسه گریخته بودند پناهگاه مناسبی فراهم ساخت.

در نیمه دوم قرن ۱۶، وضعیت یهودیان ایتالیایی وخیم‌تر شده در سال ۱۵۵۵، به گتوهایی که تحت حکومت پاپ برای آنها فراهم کرده بودند، تبعید شدند. در سال ۱۵۵۹، حدود ۱۲ هزار کتاب عبری سوزانده شد. پاپ پیوس پنجم، دستور اخراج یهودیان از سرزمینهای متعلق به پاپ را داد. (به استثنای رم و آکونا) و حدود هزار خانواده را به اجبار به ترکیه راند.

در آلمان قرن ۱۵، یهودآزاری-پس از دوره نسبتاً آرامی- دوباره شکل گرفت و یهودیان از شهرها و مناطق تبعید شدند. حتی ورود اندیشه‌های انسانگرایی و اصلاح طلبی به آلمان نیز از دامنه آزار یهودیان نکاست. ادبیات عامه، یهودیان را به عنوان قاتلان عیسی و همدستان شیطان تلقی می‌کرد. در این میان، داوری بسیار تند مارتین لوتر از همه برجسته‌تر است، وی در رساله‌ای درباره یهودیان (۱۵۴۲) می‌نویسد: «ایشان مسیح را به منزله خدا نپذیرفته‌اند، رنج و سرگردانی ایشان، نتیجه قهر خداوندی است. تلمود، خدعه و دزدی و کشتن مسیحیان را از کارهای صواب شمرده است». و در ادامه، به مسیحیان توصیه می‌کند که: «خانه‌هایشان را سوزانده، کنیسه‌ها و مدارسشان را ببندند، اموالشان را غصب کنند و مردان و زنانشان را به بیگاری کشند و سرانجام عموم یهودیان را مجبور سازند که یا دین مسیح را بپذیرند یا زبانشان قطع شود.»^۶ چنین بود که این نطفه‌های خشونت بار در دهه ۴۰ قرن ۲۰ بارور و کوره‌های آدم‌سوزی بناشد.

یهودیان در قرن ۲۰ نیز موضوع خشونت واقع شدند. بعد از جنگ جهانی اول، دیدگاه‌های یهودستیزی رواج یافته و در میانه دو جنگ پس از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ یهودیان اروپای غربی از امور زندگی، اقتصادی، علمی و سیاسی این قاره کنار گذاشته شدند. با به قدرت رسیدن هیتلر، بسیاری از ناظران، تأثیر عملی دیدگاه‌های ضد یهودی او را پیش بینی

می کردند. هنگامی که آلمان در سرزمینهای متصرفه برنامه یهودستیزی و نابودی را در پیش گرفت از سوی حکومتها و مردم محلی در شرق اروپا که خود نیز دارای طرز تلقیهای یهودستیزانه بودند، تقویت و پشتیبانی شد. اگر چه در بخش غربی اروپا در برابر طرحهای نسل کشی، آلمانها مقاومت صورت گرفت.^۷

بررسی موضع واتیکان در خصوص قتل عامها که محور مقاله وسترپیچ است، از اهمیت بالایی برخوردار است. در مقاله، به رویکرد پاپ پیوس ۱۲ اشاراتی شده که وی بر اثر احتیاط و رزیههای زیاد، به واکنش در برابر فاشیسم نپرداخت. اگر چه به تعلقات دینی وی، یعنی مقابله با بلشویکهای ملحد از طریق نازیسم نیز اشارت می کند، اما به نظر نگارنده، مقاله وسترپیچ در تحلیل رویدادهای آلمان و مواضع واتیکان در خصوص نسل کشیهای این رژیم، از عمق و قوت زیادی برخوردار نیست. پدیده فاشیسم، به علت بی سابقه بودنش، از سوی اندیشمندان رشته های مختلف، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در این باره تئوریهای متعدد و متنوعی ارایه شده است. بنابراین، در تعیین نسبت واتیکان (مسیحیت) و فاشیسم، باید به تحلیل طرز تلقی این دو نسبت، به یکدیگر و نسبت به شرایط و تحولات اجتماعی (مدرنیسم و...) وقوف پیدا کرد. ما نقد کامل این مواجهه را به فرصتی دیگر موکول کرده، در این جا به طور مختصر به رابطه این دو اشاره ای می کنیم.

برنامه یهودستیزی نازی ها در آلمان، در سه مقطع اجرا شد. مقطع اول، سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹، دوم سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ و سوم، سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ بود. در دومقطع اول، موج حملات، بیشتر لفظی و تبلیغاتی بود. حملات فیزیکی نیز به صورت خودجوش و بدون برنامه ریزی دولتی انجام می پذیرفت، اما در مرحله سوم، طرح «راه حل نهایی» برای نابودی یهودیان، به اجرا گذاشته شد. اردوگاههای آشویتس، مربوط به این مقطع است. فرید لندر، کتابی تحت عنوان «واتیکان و رایش سوم» نوشته است که در آن جا به نقد مواضع پاپ پیوس ۱۲ می پردازد. لندر از تلاش پاپ برای متقاعد کردن لهستان برای گذشتن از مناطق پومرانی و وانتریک به سود آلمان و سکوت وی در مقابل حمله آلمان به لهستان و اشغال این کشور که نوعی همراهی و همدلی با نازی هاست، حکایت می کند و

از قول کنل لک، رئیس دولت وقت لهستان می نویسد: «در آخرین روزهای اوت، پاپ بازم برای ما نامه ای فرستاد و در آن توضیح داد که مجزا شدن پومرانی و وانتریک از لهستان می تواند صلح اروپا رانجات بخشد.»^۸ روزنامه «اوسراتوره رومانو» ارگان رسمی واتیکان در پاسخ به افکار عمومی و در توضیح سکوت پاپ پیوس ۱۲ در مقابل تجاوز آلمان به کشورهای مختلف که از لحاظ دینی، مسیحی بودند، می نویسد: «در نروژ بیش از دوهزار کاتولیک وجود ندارد. در این صورت قضاوت، از جهت جنبه های اخلاقی قضیه، سخت و محکم است، لیکن از جنبه عملی، دربار واتیکان باید به سی میلیون کاتولیک آلمانی نیز بیندیشد.»^۹

وومان، مدیر کل سیاسی وزارت خارجه آلمان، از جریان ملاقات خود با کاردینال اورسینگو، نماینده پاپ در برلن حکایت می کند که در آن، کاردینال از پیروزیهای آلمان ابراز شغف و خوشحالی می کند و آرزوی آن را دارد که آلمان از راه ورسای، وارد پاریس شود. کاردینال تسیران در نامه ای که به کاردینال سوهار اسقف کلیسای پاریس نوشته است، از سیاست مماشات واتیکان ابراز ناخرسندی می کند. «من از این بیمناکم که مبادا تاریخ، دوباره واتیکان را در این مورد که سیاستی آسان و راحت برای خود در پیش گرفته و بیش از این کاری انجام نمی دهد سرزنش کند. این، وضعیت غم انگیزی است. مخصوصاً برای آنها که دوران رهبری پاپ پیوس دوازدهم را دیده و در این دوران زندگی کرده باشند.»^{۱۰}

البته، واتیکان و ارگانهای وابسته بدان، مثل رادیو واتیکان گاهگاهی در مقابل خشونت نازی ها عکس العمل نشان می دادند. مثلاً در دسامبر ۱۹۴۰، پاپ فتوایی صادر کرد بدین مضمون که هیچ کس مجاز نیست «بر اساس فرمان مقامات بالاتر، اشخاصی را که به هر جهتی از کار افتاده شده اند بکشد.»^{۱۱} این فتوا، در واکنش به اخبار کشتار سالمندان منتشر شد. برگن، سفیر کبیر آلمان می نویسد: در پاسخ به اعتراضی که نسبت به یکی از برنامه های رادیو واتیکان داشته، جواب مسئولان رادیو چنین بود: «اخباری بسیار ناراحت کننده تر از آنچه در برنامه مذکور انتشار یافته، به این رادیو رسیده است که فقط به خاطر حفظ روابط دوستانه با آلمان، از انتشار آن خودداری شده است.»^{۱۲} ظاهراً، بعد از حمله آلمان به روسیه کمونیستی، حتی این اعتراضات محدود نیز از سوی کلیسا متوقف می شود. ارنست ون ویزا کر، وزیر مشاور

آلمان از قول سفیر کبیر اسپانیا می نویسد که نماینده واتیکان در منطقه ویشی از قول پاپ به سفیر اسپانیا تأکید کرده است: «پاپ نسبت به آلمان همواره دوستی و علاقه احساس کرده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که او صمیمانه آرزومند پیروزی سریع و قاطع پیشوا بر بلشویسم نباشد، چون شاید فقط پس از شکست قطعی اتحاد جماهیر شوروی، برای جهان صلح و آرامش امکان پذیر گردد.»^{۱۲}

البته پاپ پیوس ۱۲ در دوم ژوئن ۱۹۴۴ از علت احتیاط خود، مبنی بر عدم موضع گیری قاطع در این حوادث، پرده برمی دارد. وی طی یک نامه محرمانه به شورای کاردینالها می نویسد: «تمامی گفته ها و نصایح ما خطاب به مقامات صالحه باید با دقت کامل از طرف شخص ما به نفع خود قربانیان این مظالم ارزیابی شود. تا مبادا بر خلاف مقاصد قلبی، این سخنان، وضع ستمدیگان را ناگوارتر و غیر قابل تحمل تر سازد. جانشین مسیح که فقط خواهان رحم و شفقت و اجرای صمیمانه ابتدایی ترین حقوق انسانی در حق ستمدیگان است، اینک در مقابل دری بسته قرار دارد که هیچ کلیدی را یارای گشودن آن نیست.»

به نظر نگارنده، این سخن پاپ، بیشتر به یک توجیه شباهت دارد تا یک استدلال قوی. چرا که تا سال ۱۹۴۳، در حق یهودیان آلمان سرکوب شدیدی صورت پذیرفته بود و واکنش واتیکان اگر به بهبود وضع آنان و کاهش خشونت نازی ها نمی انجامید بر قوت آن هم نمی افزود. سکوت پیوس ۱۲ در کنار تأییدات دیگری که جابه جا از مواجهه آلمان با الحاد بلوشیسم و ... کرده است، بیانگر عدم تمایل ایشان در واکنش به این فجایع بوده است. به نظر می رسد واکنشهای بعدی نیز تحت فشار نمایندگان سیاسی متفقین و برخی روحانیون صورت پذیرفته است.

در مجموع، می توان گفت که پاپ در برابر خشونت‌های نازیسم، عکس العمل قاطعی نشان نداد و مبارزه نازی ها علیه بلوشیسم را «دلآوری روشنفکرانه در دفاع از بنیانهای فرهنگ مسیحیت» خواند. شماری از اسقفهای آلمانی نیز از حمله به شوروی حمایت کرده، آن را «جنگهای صلیبی اروپایی»^{۱۴} نام نهادند. یکی از اسقفها اظهار داشت که: «تمامی کاتولیکها باید برای تحقق آن پیروزی که اجازه می دهد اروپا یک بار دیگر آزادانه نفس بکشد و آینده

نوینی برای ملتها به ارمان آورد مبارزه کنند.^{۱۵} روزنامه کاتولیکی «کلروسبلا» نیز به تأیید اقدامات پیشوا، بویژه قوانین نژادی نورنبرگ، به عنوان پاسدار بی چون و چرای ساختار کیفی مردم آلمان^{۱۶} پرداخت.

البته به جاست از روحانیونی که بر خلاف سیاست کلی پاپ پیوس ۱۲ به حمایت همه جانبه از یهودیان برخاستند، تجلیل شود. کسانی که از منظر انسانی به فاجعه نگاه می کردند. در این میان، نام چند نفر از آنان در متن مقاله وستریچ آمده نگارنده در این جا نام کاردینال ژوزف منیدزنتی، اسقف وزپرم (Veszprem) در کشور مجارستان را خاطر نشان می سازم. امیدوارم در فرصت آتی، توفیق مطالعه تطبیقی مواضع متضاد روحانیون وابسته به کلیسای کاتولیک در این خصوص نصیب شود.

امادر انتها به دو نکته اشارتی کلی ضروری است:

یکم: یکی از رویدادهای تکان دهنده در جریان قتل عام یهودیان، تأسیس شورای یهودی برای رسیدگی و اداره امور مربوط به جابه جایی و نابودی یهودیان بود؛ یکی از «اهرمهای ترین ابداعات برنامه راه حل نهایی» نازیسم که متشکل از رهبران یهود بود، آنان بر این باور بودند که همکاری با آلمان، بهترین سیاست ممکن است و موجب کاهش روح مقاومت در یهودیان می شود. یکی از رهبران این سازمان به نام موززمرین گفته است: «من هیچ ترسی ندارم که پنجاه هزار نفر از جامعه مان را فدا کنم تا بتوانم پنجاه هزار نفر دیگر را نجات دهم.»^{۱۷} گروه اشترن که اسحاق شامیر نیز جزء آن بود در جریان جنگ جهانی دوم با رژیم فاشیسم هیتلری همکاری می کرد.

دوم: میان یهودیت به عنوان یک دین و صهیونیسم به عنوان یک جنبش سیاسی که به قول یکی از روحانیون یهودی خود به منزله یک ارتداد است، باید تفاوت قایل شد. صهیونیسم، حرکتی است سیاسی-ملی گرا که با پوشش دینی و ایدئولوژیزه کردن دیانت یهود، در صدد جلب حمایت آحاد یهودیان برآمده است. تدبیر ایجاب می کند که در عین ستیز با صهیونیسم، جریانات ضد صهیونیستی را در میان یهودیان شناسایی و حتی المقدور تقویت کنیم. همدردی با مصائب قوم یهود که حتی مورد سوء استفاده صهیونیسم نیز واقع شده اند می تواند قدمی

هرچند کوچک در این راستا باشد.

شاهد مثال تفاوت یهود و صهیونیسم و قوت جریان صهیونیستی، اعتراضات و مخالفت‌هایی است که در میان یهودیان نسبت به صهیونیسم صورت می‌پذیرد و از نظر معنوی اسطوره‌های سه گانه «وعده»، «سرزمین موعود» و «قوم برگزیده» را که دستاویز حرکت صهیونیسم برای بسیج توده‌های یهودی و تشکیل دولت سکولار اسرائیل است، به چالش می‌خوانند. مارتین بوبر، یکی از بزرگان قوم یهود که تا پایان عمر دست از مبارزه با صهیونیسم نکشید به تقابل یهود و صهیونیسم اشارت می‌کند و می‌گوید: «مذهب یهودی ریشه کن شده است و این جوهر بیماری است که نشانه آن زایش ناسیونالیسم یهودی در میانه قرن نوزدهم بود.»^{۱۸} وی تکوین ایده ناسیونالیسم اسرائیلی را نشانه تباهی اخلاقی و معنوی پیروان موسی (ع) می‌شمارد و می‌گوید: «ما امیدوار بودیم که ناسیونالیسم یهودی را از خطای تبدیل یک ملت، به یک بت نجات دهیم، ماشکست خورده ایم.»^{۱۹}

۱۲۳

بنابراین، باید بهوش بود که مابریه خلاف سیاست صهیونیسم که می‌خواهد هویت خود را به هویت تمامی یهودیان به عنوان پیروان یک دین گره بزند، باید با تدبیر و فراست همواره میان این دو تفکیک قایل شده و جریان‌ات ضد صهیونیستی را در حد امکان تأیید و تقویت کنیم. اما در خصوص رویکرد پاپ فعلی و دستگاه واتیکان اشاره به این نکته ضروری است که باز شدن باب بحث و گفتگوی ادیان بزرگ توحیدی، یعنی اسلام و یهود و مسیحیت، موجب تعدیل مواضع تند گذشته از سوی هر سه، نسبت به یکدیگر شده است. این تعدیل، بویژه در خصوص واتیکان که متهم به مماشات با رژیم هیتلری و سکوت در مقابل قتل عام پیروان موسی (ع) است صدق بیشتری دارد. پاپ ژان پل ششم از یک طرف به خاطر تجارب شخصی و دوستی صمیمانه با یهودیان و رشد و نمودر فضایی آشنا با زندگی و حیات دینی و اجتماعی یهودیان و از سوی دیگر، برای جبران مواضع گذشته واتیکان و ترمیم چهره آن، مواضع بسیار ملایمتر و متساهلانه تری در خصوص یهودیان اتخاذ کرده است. انتشار سند «ما به خاطر می‌آوریم»، حرکتی است که در کنار حرکت‌هایی چون نشست‌های مشترک و سمینارهای متعدد با روحانیون یهودی انجام شده است. (برای نمونه در سال ۱۹۹۰ سمیناری با حضور ۳۰

روحانی یهودی و ۲۱ روحانی کاتولیک برگزار شد و پیش از آن در سال ۱۹۶۵، طی یک سند رسمی، واتیکان یهودیان را از اتهام قتل عیسی (ع) تبرئه کرد. اعلامیه دومین شورای واتیکان (۱۹۶۵-۱۹۶۲)، مبنی بر این که خشم مسیحیان نمی تواند معطوف به همه یهودیان و یهودیان کنونی باشد، بیانگر حرکتی مهم در تاریخ ۱۸۰۰ ساله کلیسا برای ایجاد رابطه حسنه با پیروان موسی (ع) و باز شدن باب گفتگو میان پیروان دو دین سامی است.^{۲۰} اینک توجه شما را به اصل مقاله وستریچ جلب می کنم.

طی ۴۰ سال گذشته، دیدگاه کلیسای کاتولیک نسبت به یهودیت و یهودیان، تحول اساسی پیدا کرده است. از لحاظ مذهبی، این نقطه عطف، ماحصل نشست دومین شورای واتیکان بود که در سال ۱۹۶۵ به نفی اتهام جمعی علیه یهودیان و طرد دیدگاه دیرپای اگوستینی در باب یهودیان، مبنی بر روحیه قایبلی آنان پرداخت. امامهم تراز اینها، همانا تأکید شخص پاپ برای حل این مشکلات است. از سال ۱۹۷۸ که ایشان به مقام پاپی انتخاب شده اند، پیوسته در راستای فراهم کردن شرایطی بهتر برای دین یهود و یهودیان کوشیده است. پاپ، اولین رهبر روحانی کاتولیک است که از یک کنیسه در شهر اترنال دیدن کرد و به ایجاد ارتباط میان دولت اسرائیل و واتیکان مبادرت ورزید و اکیداً، یهودستیزی را نفی کرد. به تحقیق، هیچ پاپ دیگری از زندگی و رنج یهودیان، تجربه بی واسطه ای نداشته است. کارول و وجتیللا - که بعداً ژان پل نامیده شد - در شهری کوچک در کشور لهستان بزرگ شد و از میان یهودیان، دوستان صمیمی پیدا کرد و با زندگی، خانواده و آیینهای مذهبی یهودیان از نزدیک آشنا شد، شاهد جنایت آلمانی ها در حق یهودیان لهستان بود. پاپ ژان پل، ضمن خاطرات زادگاه خود، در سال ۱۹۹۴ خاطر نشان ساخت که «بر اساس این تجارت من به دیدگاه فعلی ام درباره کیش یهود و یهودیان رسیدم». پاپ بارها و بارها به کاتولیکها یادآوری کرده است که یهودیان اروپا صرفاً به خاطر یهودی بودن مورد اذیت و آزار قرار گرفته اند و این، حقیقت تلخ و گزنده ای است که به باور اساسی و مبنایی او تبدیل شده است.

هر چند در مقابل مطلوب بودن سیر این پیشرفتهای نهادی و نیز همدلیهای فردی پاپ، باید به حکایت تلخ ارتباط کلیسا در جریانات مربوط به قتل عام یهودیان، توجه داشت که

اردوگاههای مرگ آشویتس، یکی از این موارد مناقشه برانگیز بوده است. این مناقشات، ناشی از، تأسیس یک صومعه کار ملیت در دهه ۸۰ و بحث و تبادل نظر درباره خاطرات کاتولیکهای شبه نظامی بوده است. هر دو کار، به منزله تلاش برای تعریف و تبیین مجدد یک حقیقت تاریخی به شمار می آیند. موضوع مجادله برانگیز دیگر، همانا تلاش پاپ برای تبرئه پدر ماکسیمیلیان کولب بود. کولب، کشیشی لهستانی بود که به مخالفت با نازی ها برخاست، اما مؤسس روزنامه ای بود که در لهستان پیش از جنگ، خط و مشی بی ضد یهودی داشت.

اگر این رویدادها، بیانگر فقدان حساسیت لازم نسبت به احساسات و عواطف یهودیان باشد و از طرفی، موجب وحدت و تشکل یهودیان در طول تاریخ شود، سعی کلیسا برای هماهنگ کردن تلاشهایش در خلال قتل عام یهودیان، موجب یأس آدمی خواهد شد. نخستین اعتراف مدلل واتیکان در این خصوص، سند چهل صفحه ای است که تهیه آن تقریباً یک دهه طول کشید و کمتر از یک سال پیش با عنوان «ما به خاطر می آوریم: تأملی در قتل عام یهودیان» منتشر شد. هر چند برای ترساندن مراجع دین کاتولیک، این سند از سوی سازمانهای یهودی با سردی مورد استقبال قرار گرفت. آنها در عین حالی که این تحول اساسی در دیدگاه کلیسا را - مبنی بر نقد خود و ندامت از اعمال گذشته - تمجید می کردند، عدم مواجهه صریح و شجاعانه کلیسا با حقایق تلخ را مورد تقبیح و سرزنش قرار می دادند.

هر چند این حادثه مهم، مورد توجه عموم رسانه های گروهی قرار گرفته است، اما سند «ما به خاطر می آوریم»، به خودی خود تاکنون تحلیلهای مثبت نسبتاً اندکی را در پی داشته است، اما این سند و واکنشهایی که نسبت بدان صورت پذیرفته (واکنشهای جاری نسبت به واکنشهای قبلی)، نشان دهنده یک میزان الحرارة خوب برای فهم درگیر بودن کلیسا با موضوع یهودیان است.

سند «ما بخاطر می آوریم»، با شروع همدلانه و همدردانه ای که از همان آغاز مشخص است، به فاجعه قتل عام یهودیان اروپا اشاره می کند. و این حادثه را یک تراژدی فراموش ناشدنی می خواند. و یادآوری و تحلیل این فاجعه را وظیفه همه انسانها می داند. این رویکرد هم به خاطر پیوند وثیق معنوی با یهودیان و هم به خاطر یادآوری بی عدالتیهای سابق

از سوی کلیسا اتخاذ شده است.

سند «ما به خاطر می آوریم» در توجه به بی عدالتیهای گذشته، صریح و رو راست است و اعتراف می کند که کشتار یهودیان در کشورهای رخ داد که عموماً مسیحی و وجه مشترکشان همانا احساسات ضدیهودی بوده است. یهودیان اروپا، قرنهایتمادی با تبعیض، اخراج تغییر دین اجباری و خشونت و غارت و قتل مواجه بوده اند. این دشمنی از سوی مسیحیت به هیچ وجه امری نادر و اتفاقی نبود. در پشت همه این خصومت ها، فتاوی و اتیکان مشهود است؛ فتواهایی که برخاسته از تفسیر نادرست و ناعادلانه از عهد جدید مبنی بر تقصیر و گناه یهودیان در مرگ عیسی است.

اما در قرن نوزدهم، اوضاع تغییر کرد. یهودستیزی که با توجیه دینی و براساس فتاوی کلیسا صورت می پذیرفت، در این قرن، مسبوق به مجموعه پیش فرضهایی شد که ریشه های سیاسی و اجتماعی داشتند و از تحریک احساسات ناسیونالیستی و ترساندن مردم از خطر نفوذ یهودی ها نشأت می گرفت. ضمناً، توام با ظهور بروز این خشونت ها و اهمیت خاص حوادث بعدی، ایده های شبه علمی یی که در باب نژادهای شریف و پست ساخته و پرداخته می شدند، مطرح شدند. ایده های که ایده وحدت نژادی در میان انسانها را مردود می شمرد. «ما به خاطر می آوریم» می افزاید: آن چیزی که نازیسم بر معجون فوق افزود، ایدئولوژی توتالیتیری بود که به ملت و دولت آلمان «منزلت مطلق» بخشید. و با نفی هرگونه امر متعالی و مقدسی به عنوان ضابطه خیر اخلاقی، نه تنها در موضع ضدیت با یهود و یهودی هایی که به «خدای واحد و شریعت نازل» ایمان داشتند، قرار می گرفت، بلکه در دیانت مسیح و نهاد کلیسا نیز تردید می ورزید. خلاصه، حادثه شوئا کار یک رژیم «شیطانی مدرن» بود که یهودستیزی نژاد پرستانه اش باید از رویکرد یهودستیزانه ای که متأسفانه مسیحیان موصوف بدان هستند، تمییز داده شود.

البته، سند «ما به خاطر می آوریم»، برای اثبات مقاومت کلیسا در برابر حادثه شوئا - که بر اساس آموزه های فراگیری که معطوف به احترام برابر همه مردم، فارغ از نژادشان است، صورت می گرفت - به معرفی چند تن از رهبران روحانی کلیسای کاتولیک و شرح مبارزه و

مقاومت آنها در برابر آموزه های فاشیستی، می پردازد. دو تن از این کشیشان آلمانی که نامشان در سند ذکر شده، عبارتند از: پیوس ششم، پیوسه هفتم، پاپ هایی که به مأموریت دینی خود، حتی در دوران تسلط نازی ها ادامه دادند. بویژه از پیوس هفتم، به خاطر آن که شخصاً یا از طریق نمایندگان، جان صدها هزار یهودی را نجات داد تقدیر و تمجید به عمل آورد.

البته سند «ما به خاطر می آوریم» خاطر نشان می سازد که آن گونه نبود که بسیاری از مسیحیان و اعضای کلیسا در اروپای اشغالی برای نجات جان یهودیان هر کاری که از دستشان برآید انجام دهند و با لحنی آمیخته با تأسف و تأثر می افزاید: «مقاومت و فعالیت عینی و معنوی دیگر مسیحیان نیز آن چیزی نبود که از مومنان مسیحی انتظار می رفت. این دسته از مسیحیان کاتولیک، متأثر از موج حملات و تجاوز به همسایگان یهودی خود، دچار خوف و هراس شده بودند و آن قدر هم قدرت نداشتند که به اعتراض، سخنی بگویند. کلیسا، مراتب تأسف و تأثر خود را به خاطر خطای فرزندانش اعلام کرده، به شهادت بیانیه و فتوای خود، از این خطاها نزد خداوند توبه می کند.

سند «ما به خاطر می آوریم»، با تکیه بر نوع رابطه یهودیت و مسیحیت توجه کاتولیکها را به «ریشه های عبری دین خود» و نیز «فایده درس آموزی از شوئا» جلب می کند تا بذرها فاسد یهودستیزی دوباره جوانه نزنند و قلب همه مومنان از این کینه ها شسته شود. آدمی هر قضاوتی که درباره این اقرار به خطا داشته باشد، نمی تواند هم اهداف اساسی و هم لحن و آهنگ آن را بستاید. تاریخ طولانی ایذا و آزار یهودیان توسط کلیسا، با صراحت شفافیت و با حالتی آمیخته به ندامت، به بحث گذاشته شده است. در خصوص تلقی کلیسا از وحشتناک بودن حادثه شوئا و نفی تلاش هایی که در صدد تردید در این فاجعه یا کوچک شمردن آن است شکی وجود ندارد. پاپ در نامه ای منضم به سند «ما به خاطر می آوریم»، اظهار امیدواری می کند که فتوایش به نفی و توقف احیای مجدد هرگونه «قتل عام»ی در آینده بینجامد. در خلوص نیت وی هیچ تردیدی وجود ندارد.

اما درباره ارزش اخلاقی و تاریخی سند «ما به خاطر می آوریم» باید گفت که متأسفانه

چندان بیانگر آمال و امیدهای بیان شده کلیسا نیست. اگر از کلی ترین سطح بحث، سخن خود را آغاز کنیم، پذیرفتن تلاشهای واتیکان برای قایل شدن تمایز و تفاوت میان یهودستیزی مسیحیان و یهودستیزی مدرن - آن گونه که سند مذکور، مدنظر دارد - امکان پذیر نیست. واقعیت، این است که عوامل مذکور در این سند - از ناسیونالیسم گرفته تا نژاد شناسی و ایده نفوذ یهودیان - نقش مهمی در تکوین و ظهور ایدئولوژیهای یهودستیزانه در قرن ۱۹ ایفا کرد. این ایدئولوژیها از پیش، چارچوبی فرهنگی را فرض انگاشته اند که طی قرون وسطا - متأثر از دین شناسی کلیسا، سیاست تفتیش عقاید و افسانه های دینی گروهی - شکل گرفته است.

فهرستی مختصر از حوادث مرتبط به هم (جدای از آنچه که در سند مذکور منعکس شده) حاکی از تصویری است اهریمنی که آباء کلیسا از یهودیان ارایه داده اند. کتابخانه های بزرگی در اروپا مملو از ادبیات جدلی ضد یهودی بود که از یهودیان، تصویری شیطانی و دجال منش ارایه می کرد. یهودی آواره و سرگردان، به خاطر گناه نابخشودنی اش به تبعید ابدی محکوم شد. شماری از اسقف نشین های مسیحی به تصویب و تأیید برخی اعمال و فعالیت علیه یهودیان پرداختند که در دوره های بعد نیز تکرار شد. برداشت آدمی از دستورات پاپ اینوسنت سوم و نیز چهارمین شورای لاتران (۱۲۱۵) چنین است که یهودیان موظف به پوشیدن لباس خاص و استفاده از نشان زرد رنگ بودند و یا بر اساس دستور یکی از پاپ های قرن ۱۶، یهودیان رم و حوزه تحت مدیریت پاپ، مجبور به زندگی در گتوها شدند.

البته برای مطالب سند «مابه خاطر می آوریم»، می توان تا اندازه ای اعتبار قایل شد. بویژه آن جا که می نویسد: «نازیسم به واسطه خوی اهریمنی مدرن» خود خارج از سنت کلیسایی قرار می گیرد. هیتلر اخلاق به اصطلاح زنانه یهودی - مسیحی - را که وی از آن به عنوان آنتی تز «عقاید قهرمانانه جنبش نازیسم، خدای طبیعی ملتها، شکوه خونمان» یاد می کرد - تحقیر می نمود. با تأمل درباره رایش سوم، آدمی به راحتی با تعالیم این کیش بدوی تنازع بقا آشنا می شود. عنصر تنازع بقا در هنر و معماری نازی ها، در ایدئولوژی هیتلر جوان و در اصرار و الزامی که هاینریش هیملر بر پرورش یک نژاد جنگجو و رزمنده تمام عیار از قهرمانان چشم آبی و بلوند آلمانی داشت و نیز در ایده و عمل ملت پرستی فرقه گرایانی چون

آلفرد روزنبرگ که به آن به چشم یک مذهب جدید آلمانی می‌نگریستند، مشهود است. نازی‌های اهریمن‌خو برای محافظت از دین سیاسی جدیدشان بویژه در خصومت ورزیدن با یهودیان- در استفاده از ادبیات و سمبلیسم کلیسایی درنگ نمی‌کردند. اصول و آموزه‌های کلیسایی، مملو از سرزنش‌های فراوان در حق یهودیان است. در این میان، می‌توان به القای موارد زیر اشارت کرد: ملعون بودن یهودیان برای ابد، اجحافی که یهودیان رباخوار در حق روستاییان فقیر روا می‌دارند، یهودیانی که «شیطان اند در صورت آدمی» ویا قاتلان فرزندان مسیح‌اند. نازیسم در خلق این کلیشه‌ها نقش نداشت، اما به میراث مسیحیت قرون وسطا، صورتی حاد و افراطی بخشید.

سند واتیکان به هیچ وجه در این سخن که ایدئولوژی رایش سوم اساساً در ضدیت با دیانت مسیح قرار داشت، بر خطانیست و البته در تمایز میان یهود ستیزی کلیسا و نازیسم نیز خطا نمی‌کند، اما این تفاوت و تمایز چندان قاطع و مطلق نیست، بلکه به قول «هامیلتون هایمل فارب»، تفاوت این دو در ضدیت با یهودمانند تفاوت میان دو تب معمولی و کشنده است که هر دو علامت یک نوع بیماری‌اند. تاکنون بیشترین مناقشات پیرامون توجیهی صورت پذیرفته که سند مذکور درباره رفتار کلیسا در خلال فاجعه قتل عام یهودیان ارائه داده است. براساس مندرجات این سند، سلسله مراتب اولیای کلیسای کاتولیک- از واتیکان گرفته تا پایین- با مخالفت‌های اصولی و همه‌جانبه به مقابله با یهودستیزی نازی‌ها برخاستند. البته در آن عصر ظلمت، کشیشان شجاعی بودند که شخصیت برجسته‌ای از خود نشان دهند. «سراسقف تولز»، کاردینال گرلیر لیونی و «اسقف پیرماری» که سخنرانی‌هایش در مخالفت با تبعید یهودیان فرانسوی موجب بسیج افکار عمومی علیه سیاست‌های سازشکارانه و همکاریه‌های رژیم فرانسه ویشی شد از آن جمله‌اند. همچنین، در این میان باید از آنجلوروتا سفیر و نماینده، خستگی‌ناپذیر پاپ در بوداپست نام برد که بی‌وقفه سراسقف اتریش را برای مداخله در خصوص یهودیان کشورش ترغیب می‌کرد. همچنین باید از سراسقف شیتی تسکی در اوکراین یاد کرد که مشفقانه، به خاطر قتل عام یهودیان به آلمانی‌ها و اوکراینی‌ها اعتراض می‌کرد. یکی دیگر از قهرمانان این عرصه، برناردلیختن برگ،

سرپرست کلیسای جامع برلین بود که جان خود را بر سر اعتراض به فاجعه داخو و اقامه نماز جماعت در حمایت از یهودیان از دست داد.

سند واتیکان از میان این شواهد و نمونه‌ها، تنها از لیختن برگ نام می‌برد و از او به همراه دو تن از رهبران کلیسای کاتولیک آلمان به عنوان روحانیونی که فعالیت‌هایشان در خلال وقوع فاجعه شوئا، برجسته و جنجال برانگیز بود، یاد می‌کند.

یکی از این دو تن، کاردینال فاول هابر از اهالی شهر مونیخ بود که در سند واتیکان به خاطر ایراد خطابه‌های روشنگرانه در زمستان سال ۱۹۳۲ - که به صراحت «باطل بودن تبلیغات ضدیهودی نازی‌ها را افشا می‌کرد» - مورد تحسین و تمجید قرار گرفته است. این خطابه‌ها برای جمعیت انبوهی که در کلیسای میکائیل مقدس حاضر می‌شدند در دفاع از ریشه‌های یهودی مسیحیت در مقابل نژادپرستی نازی‌ها ایراد می‌شد. به نظر کثیری از مردم، این خطابه‌ها باید در همان ماه‌های اولیه به صدارت رسیدن هیتلر ایراد می‌شد. فاول هابر در خطابه‌های خویش روشن ساخت که عهد خدا با یهودیان، بعد از بعثت حضرت عیسی فسخ شد و تأکید می‌ورزید که وجوب تقید به انجیل عبری (عهد عتیق) از سوی مسیحیان بر رویکرد «ضدیت با یهودیان کنونی» این مسیحیان هیچ تأثیری نداشته است. عقیده‌ای که خودش نیز با آن مخالفت ورزید. در سال ۱۹۳۴، وی با رنجش تمام به رد کردن ادعاهایی پرداخت که در خارج از کشور ددرباره دفاع وی از یهودیان آلمانی و نقد سیاست نازی‌ها شایع شده بود.

دومین کشیشی که در سند «ما به خاطر می‌آوریم» از او یاد شده، کاردینال برترام از شهر سلاو، اسقف اعظم کلیسای کاتولیک آلمان در طول دوره رایش سوم است. طبق مندرجات سند مذکور، وی از طریق نوشته‌های خود در سال ۱۹۳۱، به محکوم کردن نازیسم پرداخت، اما بعد از به قدرت رسیدن هیتلر، اعتراضاتش یکباره فروکش کرد. کاردینال برترام، دیگر هرگز بر منبر وعظ و خطابه علیه سیاست‌های ضدیهودی رژیم نازی سخنی نگفت. برعکس، در سال ۱۹۳۹، به مناسبت پنجاهمین سالگرد تولد پیشوا، پیام تبریکی فرستاد؛ تبریکی که در سال بعد هم تکرار شد. حتی شگفت‌انگیزتر آن که در ماه مه ۱۹۴۵، بعد از خودکشی دسته جمعی رهبران نازی، به یاد هیتلر مجلس بزرگداشت عمومی برگزار کرد.

برجسته سازی چهره کاردینال برترام و کاردینال فاوول هابر از سوی سند واتیکان، با سکوت مطلق درباره کلیسای کاتولیک آلمان درباره قتل عام یهودیان، توأم است. همان گونه که مصادیقی چون کاردینال فاوول هابر و برترام نشان می دهد، هشدار رهبران کلیسا درباره ایدئولوژی نازی، به محض به قدرت رسیدن نازی ها رنگ باخت. رهبران کلیسای کاتولیک آلمان، برعکس همتایان آنان در فرانسه، بلژیک، ایتالیا و هلند جد و جهدشان محدود و معطوف به نجات و هدایت پیروان اندک خودشان بود و با تأنی و تأمل به تعقیب این سیاست پرداختند. آنان قوانین نورنبرگ را که بر خلاف نظریه کلیسای کاتولیک، ازدواج با یهودیان تعمیم یافته را منع می کرد، پذیرفتند و به برنامه پاکسازی یهودیان (پوگروم) در نوامبر ۱۹۳۸، هیچ اعتراضی نکردند. واز این تاسف بارتر، همکاری کلیسای کاتولیک آلمان با نازیسم و کمک در استقرار یافتن رایش سوم است؛ همکاری ای که پیامدهای مرگباری برای کثیری از انسانها داشت.

چه چیزی می تواند این اعمال شرم آور را توضیح دهد؟ بدون تردید کشیشان کاتولیک آلمان بر این باور بودند که همکاری و همراهی با هیتلر، موجب جلب اعتماد و احترام وی به واتیکان و مالاً تضمین حقوق کلیسا می شود. مضافاً این که، به اعتقاد این کشیشان، التزام نازی ها به رعایت اخلاق مسیحی، در نقطه مقابل رویکردهای الحادی بلشویکها قرار می گرفت. دیدگاه دیگری که در میان کشیشان آلمانی از قوت برخوردار بود، این بود که باید در قالب و چارچوب مراجعات و اعتراضات خصوصی و نهانی، در صدد تأثیر گذاری و نفوذ بر نازی ها برآیند، نه به شکل اعتراضات عمومی و دسته جمعی. در همه این باورها، می توان رگه هایی از ساده لوحی رهبران کاتولیک در رایش سوم را مشاهده کرد، درست مثل پروتستانها. اینان نه تنها در فهم جریانات و روندهای توتالیتری رژیم ناسیونال سوسیالیسم، که در فهم و ضدیت کاملاً مشخص و روشن این رژیم با مسیحیت نیز کند ذهن بودند. این روحانیون، در فهم و درک آن چیزی که به طور فزاینده، در طی هر سالی که بر عمر حکومت نازی افزوده می شد، روشنتر و آشکارتر می شد، شکست خوردند. تنها مخالفت های عمومی و نارضایتی های دسته جمعی مشخص، موجب انصراف رژیم نازی از تعقیب اهداف هولناکش شد. تلخ تر از همه، آن است که این روحانیون، اقتدار و مرجعیت اخلاقی خود را در خدمت رژیم قرار دادند، بنابراین، تا حدودی شریک جرم این رژیم شدند.

درباره واتیکان چه باید گفت؟ آیا فعالیتهای واتیکان در خلال دوران قتل عام، موجب رهایی برادران آلمانی آنها شد؟ این پرسش، موجب طرح تندترین مناقشات درباره سند «مابه خاطر می آوریم» شده است. سند درباره اسقف پیوس یازدهم که قبل از اجرای برنامه «آخرین راه حل» در سال ۱۹۳۹ از دنیا رفت. سکوت کرده است. در حالی که ستایش وی از هیتلر در سال ۱۹۳۳ و سخن گفتن از تلاش مشترکشان در مقابل روسیه کمونیست مسجل است. سند واتیکان، به تحسین بخشنامه پیوس یازدهم با عنوان «بادلواپسی عمیق» پرداخته است؛ بخشنامه ای که در آن به نژاد پرستی نازیسم اعتراض شدیدی شده بود که در مجموع، تنها مخالفت عمومی جدی علیه ناسیونال سوسیالیسم بود که واتیکان خطر آن را به جان پذیرفته بود. همچنین، سخن پاپ پیوس یازدهم در دیدار با زیران بلژیکی در سال ۱۹۳۸ که در سند «مابه خاطر می آوریم» نیز درج شده - مبنی بر این که «یهودستیزی به هیچ وجه قابل قبول، نیست و ماروحا سامی و یهودی هستیم» - حائز اهمیت فراوان است.

اما چیزی که وجود آدمی رامی لرزاند، انتشار اسناد مربوط به جانشین پیوس یازدهم، یعنی پیوس دوازدهم، به عنوان مخالف یهودستیزی نازی ها است. در این خصوص به نظر می رسد، تلاش خود آگاهانه ای برای تکذیب و انکار تصورات عمومی بی که سر آغاز آن به اوایل دهه ۱۹۶۰ نیز می رسد، صورت می پذیرد. در سال ۱۹۶۰، «پاپ دوره جنگ» به موضوع محوری یک نمایش نیمه مستند و بحث برانگیز با نام آقای نماینده» به نویسندگی رالف هوچ هات تبدیل شد. این نمایش، که بیانگر احساسات زمانه خود بود، پاپ پیوس دوازدهم را به عنوان مردی که در مقابل جرم و جنایت ناتوان و نسبت به یهودستیزی هیتلر، بی تفاوت بود، معرفی می کند.

آثار تاریخی بعدی، (نوشته گانتر لوی، سول فردلاندر، فردریش هیر، کارلو فالگون و جان مورلی) به همین ترتیب، به نقد پاپ پرداخته و او را فردی دانسته اند که از دستورات رژیم نازی از روی واقعگرایی سیاسی تبعیت می کرد. پاپ، نازیسم را بر بلشویسم ترجیح می داد و آمادگی آن را داشت که با هر نوع رژیمی که مالکیت و داراییهای کلیسا را محترم بشمارد، سازش کند. وی یهودستیزی هیتلر را هم چندان غیر منصفانه نمی دید و افشای اخبار کشتار دستجمعی یهودیان اروپا را به صلاح نمی دانست از تصویری که این کتابها از رویه و رفتار کلیسا ارایه کرده اند، چنین بر

می آید که کلیسای کاتولیک، بیشتر در پی سود و صرفه خود بود، تا دغدغه انحطاط معنوی و اخلاقی قاره اروپا.

این انتقادات دردمندانه، بارها در روزهای پایانی آخرین سال انتشار سند «ما به خاطر می آوریم» مطرح شد. یعنی زمانی که به تکذیب ادعاهای سند درباره پیوس دوازدهم پرداختند، پاتریک بوچانان در پاسخ به این انتقادات نوشت: تمامی نقدهایی که درباره پاپ نوشته می شود از انگیزه های ضد کاتولیکی و باج گیریهای اخلاقی نشات می گیرد، عیناً مانند سند واتیکان. او در ادامه می افزاید: «رهبران یهودی، خود بلافاصله پس از جنگ به ستایش از تلاشهای پاپ پیوس یازدهم که منجر به نجات همدینان آنها شده بود پرداختند. کنت وودوارد مقاله ای دارد با عنوان «اختراعات عجیب» که در آن، اتهام طرفداری پاپ پیوس دوازدهم از آلمانی ها یا سکوت در برابر قتل عام یهودیان و یا بی اعتنائی نسبت به یهودیان نیازمند و درمانده را به شدت رد می کند.» ادوارد کاسیدی، کاردینال مسئول انتشار سند، دوماه پس از انتشار آن، در یک واکنش مسالمت جویانه اعتراض کرد که خاطرات زمان جنگ پاپ، به صورت غیر عادلانه، بی مایه و سخیف است.

تا حدودی انتقادات وارده بر پاپ پیوس دوازدهم، نیاز به تعدیل دارد قطعاً خطاست که وی مؤید نازیسم یا رویکرد یهودستیزی نژاد پرستانه، تلقی شود. پیوس دوازدهم که در خلال ماههای اولیه حکومت رایش سوم، منشی پیوس یازدهم بود، به عنوان شخص مؤثر در تنظیم اعلامیه «اضطراب عمیق» و شکل دادن به دیدگاههای ضد نازی آن، شناخته شده است. زمانی که پیوس دوازدهم در سال ۱۹۳۹ به مقام پاپی رسید، آلمانی ها تصور می کردند که از لحاظ فکری مانند سلف خویش است؛ واقعیتی که بلافاصله با صدور نخستین بیانیه رسمی پاپ اثبات شده که، به شهادت سند «ما به خاطر می آوریم»، هشدار و انزاری بود علیه «الوهیت بخشیدن به دولت» و تئوریهایی که وحدت نژادی بشر را نفی می کردند.

پیوس دوازدهم در خلال قتل عام یهودیان، در آن دسته از کشورهای کاتولیکی که صاحب نفوذ بود کوشید تا از تبعید و قتل عام یهودیان توسط حکومتهای ددخوی نازی، ممانعت به عمل آورد. در اسلواکی به اسقفها دستور داد تا نزد ژوزف تیزوو و سایر مقامات عالی و ساطت به عمل آورند. در کرواسی فاشیست، نمایندگان پاپ همراه با استپینیا، سراسقف کلیسای کاتولیک

کرواسی برای بازداشتن رژیم آنته بارلیک از سببیت بیشتر تلاش زیادی به عمل آوردند. پیوس دوازدهم برای دریادار نیکولاس هوری، نایب السلطنه اتریش، نامه سرگشاده‌ای فرستاد که در آن درخواست کرده بود تا آن جا که در توان دارد، برای محافظت از مردم بداقبال و سیه روز از رنج و ستم بیشتر» هر کاری می‌تواند انجام دهد. زمانیکه نازی‌ها شهر رم را در سال ۱۹۴۳ اشغال کردند و یهودیان آن جا را دسته دسته به اردوگاههای آشویتس اعزام نمودند، پاپ فوراً در ساختمانهای شهر واتیکان رابرو روی کسانی که از دست سربازان آلمانی گریخته بودند، گشود.

البته، ادعای نامقبول و فریبکارانه سند «ما به خاطر می‌آوریم» مبنی بر این که پیوس دوازدهم و نمایندگانش جان صدها هزار یهودی رانجات دادند، پذیرفتنی و قابل قبول نیست. در هیچ موردی دخالت پاپ، جز به تأخیر در کشتار، نینجامید. در خوشبینانه ترین تحلیل از این حوادث تاریخی، می‌توان عملکرد پاپ در خصوص قتل عام یهودیان را بیشتر ناشی از حزم و تدبیر تلقی کرد، تا تقصیر و کوتاهی. شاید هیچ گاه به رقم درست یهودیانی که وی جانشان را نجات داد، دسترسی پیدا نکنیم، اما مسلماً مقدار آنها بسیار کمتر از آن چیزی است که واتیکان اعلام کرده است. با توجه به مطالب گفته شده، پرسش، این نیست که آیا پاپ به تعهدات اخلاقی خود عمل کرده، یا نه. بلکه، سؤال این است که آیا پیوس دوازدهم برای جلوگیری از نسل کشی بی که ابعاد آن طبق اسناد و مدارک واتیکان برای او حتی قبل از اواسط سال ۱۹۴۲ معلوم شده بود، در حد توان خود کوشید؟ پاسخ، البته منفی است. و نمایان ترین شکست در سیاستهای پیوس ۱۲، همانا احتیاط ورزیهای مفرطی بود که براساس آن عمل می‌کرد. گرچه در مواجهه با رژیمهای سرکوبگر فاشیست، واتیکان فرصت طلبی خود را آشکار کرد و نشان داد که بیشتر دغدغه رعایت قواعد و آداب دیپلماتیک را دارد، تا این که عمیقاً از این رژیمها ناراضی باشد.

بهترین مصداق و شاهد این سخن، شاید توجه و اشاره کلی پیوس دوازدهم به فاجعه شونا در یک دیدار عمومی باشد که در سند «ما به خاطر می‌آوریم» از آن ذکری به عمل نیامده، اما غالباً توسط طرفداران پاپ تأیید شده تا اثبات کند که وی در این خصوص، سکوت نکرده است. واقعاً عملکرد پاپ چه بوده است؟ و چه مواردی را در بر می‌گیرد؟ تنها یک جمله در پیام پاپ به مناسبت کریسمس ۱۹۴۲ وجود دارد که نسبت به این واقعه، تأسف می‌ورزد آن جا که می‌نویسد: «صدها

هزار تن از مردم بی گناه، تنها به خاطر ملیت و نژادشان به مرگ یا انزوای کامل محکوم شدند». در این اعلامیه - که گویی در فاصله استراحت و تنفس یک مسابقه ورزشی صادر شده - نه از یهودیان سخنی به میان آمده و نه از نازی ها و مؤتلفین نازی.

هنوز می توان از شواهد و مثالهای آشفته تری سخن گفت که طی آن، واتیکان به علت احترامی که برای آزاردهندگان به یهودیان نشان داد، حداقل در نزد نیمی از یهودیان جاذبه و حرمت خود را تخریب و تضییع کرد. پاپ در فرصتهای مختلف با رهبران رژیم کرواسی ملاقات کرد؛ رژیمی که از سوی کلیسا به عنوان کاتولیسیم در برابر کمونیسم و مسیحیت ارتدکس در غرب تلقی می شد. هیچ مدرکی دال بر ابراز نارضایتی پاپ نسبت به یهودآزاری این رژیمها وجود ندارد. (یا حتی نسبت به آزار صدها هزار مسیحی ارتدکس) و در رم که نازی ها حملات خود را بر قدیمی ترین جماعت یهودی در اروپا متمرکز ساخته بودند؛ نه تنها کلام اعتراض آمیزی از سوی پاپ گفته نشد که کاردینال گلبون، منشی پاپ پیوس دوازدهم به سفیر آلمان تضمین داد که: به مردم آلمان اطمینان می دهد واتیکان در طول این جنگ مخوف، کمترین اقدامی علیه آلمان انجام نداده و نخواهد داد.»

البته، بر قاعده سیاست سکوت و تسلیم واتیکان استثنائاتی هم وجود دارد. هر چند متأسفانه این استثنائات نشان می دهد که دغدغه خاطر حوزه تسلط پیوس دوازدهم، بیشتر منافع کلیسا بوده تا مثلاً کشتار یهودیان. از جمله موارد استثنایی درخواست پاپ، بر این مبنا بود که نازی ها و رژیمهای متحدشان، یهودیان تعمیم یافته را به عنوان مسیحی بشناسند و به سفارت واتیکان دستور داد که علیه قوانین تبعیض آمیز و دستورات معطوف به حذف و طرد افراد، دخالت ورزد. مشخص است که این اقدامات، تأثیر اندکی داشت.

طرفداران و معتقدان پیوس دوازدهم، عموماً بر این باورند که واکنش وی در قبال شوئا شدیداً محتاطانه بود و تأکید می کنند که این احتیاط ورزیها مبتنی بر دلیل بوده است، زیرا مخالفت صریح و علنی با سیاست ایذا و آزار یهودیان، هیچ توفیقی در پی نداشت و شاید به وخامت وضع آنان منجر می شد. نمونه و مصداق بارز این سخن، اعتراض اسقف اعظم کشور هلند است که باعث شد نازی ها یهودیان تعمیم یافته را هم مورد اذیت و آزار قرار دهند. یهودیان تعمیم یافته، قبلاً مورد

تعرض قرار نمی گرفتند، اما اینک به فهرست «حذفی»ها افزوده شوند.

این موضوع، مسئله ای است که حداقل تا زمان بازشدن آرشیو واتیکان به روی محققان مستقل، بدون پاسخ باقی می ماند، اما انگیزه های خیرخواهانه را نمی توان نادیده گرفت. درست است که پاپ پیوس دوازدهم در اواخر ۱۹۴۳، پیروزی آلمان بر روسیه را آرزو می کرد، اما تصور او هم بر این بود که کلیسایی کاتولیک در «نظم نوین» نازی ها جایگاهی شایسته خواهد یافت؛ جایگاهی که در حکومت شوروی ابداً امکان پذیر نبود. هنگامی که به این تصور، عشق پاپ به آلمان و فرهنگ آلمانی را بیفزاییم، پرهیز وی از حمایت از یهودیان در ک پذیرتر می شود. گر چه هیچ گاه وی را به طور کامل تبرئه نمی کنیم.

با توجه به ابهامات موجود در اسناد مربوط به عملکرد پیوس دوازدهم در دوران شوئا، دفاع بی قید و شرط و همه جانبه واتیکان و نهادهای وابسته به آن از پاپ پیوس تا حدودی عجیب به نظر می آید. مخصوصاً هیچ کس پاپ یا کلیسای کاتولیک را به خاطر تخریب و نابودی یهودیان اروپا توسط رژیمهای فاشیستی، سرزنش نمی کند و حتی مطرح نمی کند که پاپ می توانست برای توقف کشتار، تلاش بیشتری از خود نشان دهد. به دیپلماسی مسالمت جوینانه واتیکان که عملاً به حفظ جان یهودیان و سایر قربانیان نازیسم انجامیده نیز نمی توان اعتراض مستدلی کرد، اما در این هم تردیدی نیست که کلیسا در این زمان آن گونه که باید و شاید از مواظب اخلاقی برای جلوگیری از این جنایات بهره نبرد.

آیا اگر پیوس دوازدهم، پایداری و استقامت بیشتری از خود نشان می داد، اوضاع تفاوت هم می یافت؟ هر پاسخی به این سؤال، در واقع صرفاً یک گمانه است و باید با آگاهی یافتن از محدودیت نفوذ کلیسا تعدیل یابد. کاتولیکها بیش از ۴۰ درصد جمعیت آلمان هیتلری را تشکیل می دادند و افراد زیادی از اتباع کشورهای فرانسه، بلژیک، ایتالیا، لهستان، لیتوانی، اتریش، اسلواکی و کرواسی، کاتولیک بودند. حال، اگر پاپ پیوس دوازدهم، اعلامیه صریحی در تقبیح و محکومیت فعالیت نازی ها علیه یهودیان صادر می کرد، یا به کاتولیکها دستور می داد که از انجام «دستورات جنایت کارانه» سرپیچی کنند، یا به تکفیر رهبران کاتولیک فاشیست در اسلواکی و کرواسی و یا حتی تکفیر شخص هیتلر می پرداخت، چه تأثیری بر آن مترتب بود؟ شاید بتوان گفت مجموعه این

واکنشها، تأثیر اندکی در پی داشت، ولی اگر هیچ تأثیری هم نمی داشت، حداقل می توان گفت که چنین اقداماتی، موجب جلوگیری از برخی رفتارهای بزدلانه کشیشان در آلمان می شد و با تکیه بر این فتاوی دینی، تشویق می شدند تا مانند سایر کشیشان کاتولیک در کشورهایی چون فرانسه، بلژیک و هلند، با یهود آزاری رژیم هیتلری به مخالفت برخیزند.

یقیناً انفعال مدیران کلیسای کاتولیک، به قهرمان شدن کاتولیکهای (و پروتستانها) عامی در زمینه اخلاق و معنویت منجر شد. اینان قهرمانانی بودند که به اختفا، فراری دادن و مراقبت از یهودیان پرداختند و در این راه، بزرگترین خطرات را به جان خریدند. پاپ ژان پل دوم، به مناسبتهای مختلف به ستایش از چنین مردمی «که شایسته تقدیر و تکریم در همه زمانهایند» پرداخته است. نکته شگفت آور، این است که سند «ما به خاطر می آوریم» که توبه نامه کلیسا است، بر بی گناهی کلیسا به عنوان یک نهاد در واقعه شوئاتا کید می کند، در حالیکه عامه مومنان مسیحی را به گناه غفلت و بدتر از آن محکوم می کند. آیا در مذهب کاتولیک به جای آنکه سیاستگزاران و رهبران کلیسا را بر مبنای معیارهای سخت و دقیق مورد ارزیابی و داوری قرار دهند، با مردم و دینداران معمولی چنین می کنند؟ آیا گناه «خطا و شکست» را به گردن عوام می اندازد و نه خواص؟ همان طور که بسیاری از فرازهای «ما به خاطر می آوریم» بیان می دارد، روابط یهودیت-مسیحیت طی چند نسل گذشته روبه بهبود گذاشته و یهود ستیزی سنتی کلیسای کاتولیک، (یکی از عوامل زمینه ساز شوئا) اساساً رنگ باخته است. اینک با اتخاذ نگرش مثبت، یهودیان به عنوان دشمنانی که باید تسلیم شوند یا تضعیف، به شمار نمی آیند، بلکه بیشتر به مثابه نمایندگان محترم یک دین زنده و معتبر که گفتگو و همکاری با آن جزو علایق اساسی کلیسا است تلقی می شوند.

اما موضوع دیدگاههای پاپ ژان پل دوم، تا چه حد در سند «ما به خاطر می آوریم» به طور کامل منعکس شده است. سزاوار است که در پایان این قرن خونبار روشن شود که نقش ژان پل دوم برای ترمیم روابط میان مومنان یهودی و مسیحی چه بوده است. شاید بتوان گفت که در دو سال گذشته، این لهستانی (کشوری که درباره یهودیان پیشینه سوئی دارد) برای ارتقای فهم متقابل پیروان دو دین، کوشش زیادی به عمل آورده است. اما، علت نقص و کاستی «ما به خاطر می آوریم» (بویژه زمانی که با اعترافات صادقانه تر کشیشان آلمانی و فرانسوی در خصوص فاجعه

قتل عام یهودیان مقایسه می‌شود)، موضوعی است جدی و در خور تأمل. بعد از قرن‌ها پیشداوری و دشمنی که منجر به قتل عام یهودیان اروپایی شد، چشم اندازهای کنونی، ما را به عصری هدایت می‌کنند که در آن یهودی ستیزی از میان رخت بر بسته باشد. رسیدن آن دوران، هم به توبه بستگی دارد و به همت عمومی برای تحول وهم به تسویه حساب صادقانه با گذشته.

- ۱- رک ویل دورانت. تاریخ تمدن، قیصر و مسیح. مترجم علی اصغر سروش، تهران: اقبال ۱۳۴۱.
- ۲- رک ویل دورانت همان.
- ۳- ویل دورانت صص ۸۴-۸۵.
- ۳- ویل دورانت، تاریخ تمدن عصر ایمان. مترجم ابوالقاسم طاهری، تهران: اقبال ۱۳۴۳ ص ۷۷.
- ۴- رک نینیان اسمارت، خرد در سیاست، مقاله دین و سیاست، گردآورنده و مترجم عزت ا... فولادوند تهران: طرح نو ۱۳۷۷.

و نیز نک:

5. Cecil Roth, *A History of the Jews*, New York: Schocken Books, 1989.
6. See *Encyclopedia of American Jews*, New York: Grolier Incorporated, 1998.
- ۷- ویل دورانت تاریخ تمدن، اصلاح دینی، ص ۸۵۹
8. See *Encyclopedia of American Jews*, New York: Grolier Incorporated, 1998.
- ۹- فریدلندر، واتیکان و رایش سوم مترجم مهدی سمسار، تهران: دین و فرهنگ ۱۳۴۴ صص ۲۶-۲۷
- ۱۰- همان، ص ۳۸.
- ۱۱- همان، ص ۴۲.
- ۱۲- همان، ص ۴۵.
- ۱۳- همان، ص ۴۵-۴۶.
- ۱۴- همان، ص ۵۳.
- ۱۵- همان، ص ۶۲-۶۳.
- ۱۶- جان تولند، آدلف هیتلر، مترجم عبدالحسین شریفیان، تهران: اساطیر ۱۳۷۳ ص ۱۰۲۲.
- ۱۷- همان، ص ۷۶۰.
- ۱۸- همان، ص ۱۰۷۷.
- ۱۹- روزه گارودی، تاریخ یک ارتداد، مترجم مجید شریف تهران: رسا ۱۳۷۷ چاپ سوم.
20. See *Encyclopedia of American Jews*, New York: Grolier Incorporated, 1998.